

## صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود، و دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یکی آیات قرآن، که حکایت از وجود چنین عالمی دارد، و منطبق با همان علم عنائی که به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است که ملموس و محسوس ماست.

و با تعبیری که ما داشتیم و صحبتی که مفصل در این زمینه شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط بر نمی‌گردد، بلکه به تطورات مختلف و متفاوتی برمی‌گردد و ادواری که این‌ها متعاقب با یکدیگر است و به نحوی است که این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت خود و استقلال و تشخیص خود واجد مرتبه مادون هم می‌باشند، به نحوی که اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان مرتبه قابل مشاهده و قابل درک و قابل حس است<sup>۱</sup>. به عکس آن چه که مطرح می‌شود بر این که عالم اجمال مانند یک دانه گیاهی می‌ماند که استعداد و قابلیت برای ارتقاء به یک شجره طیوله و مثمره را دارد، ولی در هویت استقلالی خود شجره‌ای وجود ندارد و ثمره‌ای وجود ندارد، و هیچ برگ و اوراق و اغصان و اصول و فروعی در آن جا وجود ندارد. قابلیت استعداد برای وصول به آن را دارد. گفتیم که این مسئله به طور کلی با آن چه که مقتضای برهان و مقتضای ادله نقلیه و مقتضای شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و موانعی دارد و توالی فاسده‌ای دارد که این‌ها را قبلاً خدمت رفقا عرض کردیم.

صحبت در کیفیت عالم ذر است، که این کیفیت به چه نحوه است؟ و آیا به همین نحوه‌ای که در عالم عنائی مورد بحث است؟ یا این که به طور کلی عالم ذر یک مسئله‌ای است که جدای از مقام اجمال و همین طور نسبت به عالم محسوسات و عالم اعیان این می‌تواند نمود پیدا بکند.

این در این جا اهل نظر نسبت به این مسئله دارای اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه رحمه الله علیه در ذیل آیه شریفه که دارد: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ**

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۱ ص ۹۱ ذیل آیه ۲۶ و ۲۷ سورة البقره طبع دار الکتب الإسلامیه

## علي أنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى سَهْدْنَا<sup>۱</sup>

در این جا می فرمایند که این آیه دلالت بر یک حقیقت تکوینی و یک کلمه کونیه دارد که این کلمه کونیه و حقیقت تکوینی در قلوب همه افراد و در نفوس همه افراد مکنون است و آن عبارت است از حیثیتی که با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد، اعتراف به توحید دارد و این در همه اشیاء هست‌ها! تصور نکنید که این مسئله اختصاص به انسان دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گِل \*\*\* هست محسوس حواس اهل دل<sup>۲</sup>

که در همه اشیاء، در پرندگان، در چرندگان، در حیوانات، در نباتات و در شجره‌ها و در همه موجودات، مقام ربوبی محفوظ است و ... شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان که به آدم سجده نکرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برنداشت! در همان حال هم می‌گفت که تو ربّی و باید به تو سجده کرد، نه به این فرض بکنید که این شیئی که **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**<sup>۳</sup> در مقام مقایسه در کثرت در مقابل خدا ایستاد. یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش که دست نخورده! و همین جهت است که در بعضی از عبارت‌ها که باعث شبهه برای بسیاری شده است در کلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می‌کنیم که می‌گویند شیطان از بالاترین افراد موحد است و درست هم هست!<sup>۴</sup> در توحید شیطان شکی نیست! شیطان در توحیدش و در اعتراف به ربوبیتش و در اعتراف به توحیدش نیامده قائل به ثنویت بشود یا قائل به صنمیت و شرك بشود، بلکه همان قائل به توحید است و برای این عالم، دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی‌کند. خوب هم می‌دانست که لا إله إلا الله معنایش چیست، لا هو الا هو معنایش چیست. اگر این‌ها را نمی‌دانست و به حقائق این‌ها پی نمی‌برد که نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب سراغ افراد برود و آن‌ها را از رسیدن به يك همچین مرتبه‌ای باز بدارد. آئی که نمی‌فهمد چگونه می‌تواند راه و رسم كلك و حيله و مانعیت و این‌ها را بتواند درك بکند؟ هان؟!

<sup>۱</sup> سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۲

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی دفتر اول، مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه .....

<sup>۳</sup> سوره الاعراف (۷) ذیل آیه ۱۲

<sup>۴</sup> رجوع شود به تفسیر کشف الأسرار و عدة الأبرار ج ۱ ص ۱۶ رشید الدین میبیدی و تمهیدات ص ۲۲۹ عین القضاة همدانی و تذکرة الأولیاء عطار نیشابوری ص ۵۵۵ طبع دکتر محمد استعلامی انتشارات زوآر

لذا اصلاً می‌فرمایند شیطان خودش موحد است، در توحید شیطان شکی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن يك حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استکبار به خرج می‌دهد، آن يك حرف دیگر است. منافات ندارد که يك شخص در عین حال که قائل به توحید و ربوبیت هست باز بیاید انکار کند. مگر انکاری که ما می‌کنیم و تقابلی که ما در قبال حق داریم این ناشی از جهل ما به حق است؟ ابد! يك چیز دیگر این جا می‌خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟ تمام این افرادی که می‌بینید این‌ها خلاف می‌کنند، گناه می‌کنند، در قبال حق می‌ایستند این نیست که حق را نفهمند! خوب هم می‌فهمند! **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ**...<sup>۲</sup> امام رضا را مأمون بهتر از فرض کنید که ما می‌شناخت. او با امام رضا حشر و نشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر را بهتر از ما می‌شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می‌شناخت. چون بوده! خودش پدر سوخته سیاست است! توجه می‌کنید؟ آن کسی که خودش پدر سوخته سیاست است، او می‌فهمد که حق تا چه اندازه در يك شخص متبلور است. کلک‌های انانیت و نفسیت را، نفسانیت را، معاویه و عمروعاص خوب می‌فهمند! درست شد؟ ما هنوز در مسائل سیاسی نرفته‌ایم، ان‌شاءالله هم نخواهیم رفت! که تا وقت مردن، همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی ... بله ... هر چیزی يك عقلی می‌خواهد، ما عرضه‌اش را نداریم ... درست شد؟

آنی که دارد می‌رود می‌فهمد که حق کجاست. چرا؟ نیست خودش کاملاً مظهر برای مراتب عالی و راقیه این موقعیت می‌شود، به همان مقدار که در مسائل و رموز سیاست دقت می‌کند، به همان اندازه نقطه مقابلش را می‌فهمد. به همان اندازه. چون بالاخره این راه و روش سیاسی این برای خودش کار دارد، کلاس دارد، این فرض کنید که دانشگاه دارد، اصلاً دانشگاه‌ها هست در دنیا این‌ها دارند در این زمینه کار می‌کنند: چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بکنید، کجا ظاهر بشوید، کجا اقدام کنید، این‌ها همه‌اش اوه! الی ماشاءالله! یک خبر را که می‌خواهید نقل بکنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بکنید! درست نتیجه عکس بگیرید! خبر یک خبری است که یک مسئله‌ای را ثابت می‌کند، شما جوری بیاورید و جوری بیورانید و جوری یک

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی ج ۱ ص ۲۳۰ و ج ۲ ص ۲۷۴ و ج ۵ ص ۱۲۱ و ۱۲۲

<sup>۲</sup> سوره البقره (۲) صدر آیه ۱۴۶ و الأنعام (۶) صدر آیه ۲۰

کلماتی به آن اضافه کنید که خواننده که دارد می‌خواند کم‌کم ذهنش برمی‌گردد: ا عجب این اصلاً یک چیز دیگر دارد می‌گوید! این یک قضیه دیگر دارد نقل می‌کند.

در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یک مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اوّل نگاه به مقاله می‌کنید می‌فهمید این نویسنده یک چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد! وقتی دارد یک قضیه نقل می‌کند چگونه دارد نقل می‌کند. وارد می‌شود ...

من یک کتابی بود که یک وقتی به دستم رسیده بود و آن کتاب را خواندم، تصورم این بود که این مؤلفش یک آدم بی‌غل و غشی است، این‌طور شنیده بودم. باور کنید که پاراگراف اوّل را خواندم، بستم صاف گذاشتم کنار، تا حالا هم دیگر نگاه نکردم! یک پاراگراف! پنج خط! شش خط! دیدم این کتاب دیگر حجیت ندارد. آن اوّل شروع کرده به اعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد اعمال غرض بکند دیگر چه حجیتی کتابش می‌تواند پیدا کند؟ چه حجیتی؟ این‌ها همه درس دارها! دانشگاه دارد! بیا برو! حرف را چطور برگردان، صحبت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان.

آن پدر سوخته‌ها، آن عمروعاص، که استاد معاویه بود در کلک و فلان و این حرف‌ها، آن‌ها علی را می‌شناختند! آن‌ها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت امیرالمؤمنین اسمش که می‌آید معاویه اشکش درمی‌آید! معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل! و با این قساوت این چه حالی پیدا می‌کند از شنیدن! این بالاخره یک چیزی دیده دیگر! هان! یک چیزی دیده. چه احساسی پیدا می‌کند؟ مأمون وقتی که بعد از شهادت امام رضا می‌گوید بیایید از امام رضا بگویید و روضه بگویید، و خودش گریه‌اش درمی‌آید.<sup>۲</sup>

دروغ که گریه نمی‌کند، بالاخره این گریه درمی‌آید دیگر. حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند وقتی گریه می‌کنند آدم می‌گوید: ااا واقعاً دارد گریه می‌کند! آنقدر خوب بلدند! ماشاءالله به این قریحه و استعداد که چطور نقش عوض می‌کنند!

چقدر خوب است انسان همیشه در نقش خودش باشد، نه در نقش این و آن، و نقش خودش را فراموش نکند؟ درست؟

آن‌ها علی را به چه نحوی دیدند که وقتی صعصعه بن صوحان<sup>۳</sup> می‌رود در آن شام، بعد معاویه

---

<sup>۱</sup> انوار ملکوت ج ۲ ص ۲۴۸ تا ۲۵۰

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب شریف روح مجرد ص ۲۲۰ و ۲۲۱

<sup>۳</sup> در تعلیقه انوار ملکوت ج ۲ ص ۲۴۹ ذکر شده است که: روایت را در محاضرات محیی الدین عربی ۱۳۷ طبع قدیم

می‌گوید: رحم الله اباتراب لقد كان ... همین طوری که می‌گویی بوده! و اشکش درمی‌آید.

اگر امیرالمؤمنین مثل خودش، مثل خودش با سیاست عمل می‌کرد، اشکش درمی‌آمد؟ هیئات! هیئات! این چه دیده از علی؟! این چه صدافتی از علی دیده؟! این چه مردانگی ای از علی دیده؟! و این چه کرامت و بزرگ‌منشی از علی دیده که در مقابل علی تا روز مرگش سرش پایین است؟! نمی‌تواند سر بلند کند! دیده دیگر، درست شد؟ خب شما ما را هم می‌بینید. بنده را عرض می‌کنم. دارید ما را می‌بینید. خب چه؟ خب دیدیمش دیگر، داریم می‌بینیم، روز و شبش را دیدیم و کارهایش را دیدیم و مسائش را و این‌ها را همه را داریم مشاهده می‌کنیم.

این‌ها چه هستند؟ این‌ها هستند که نمودار حق و نمودار حقیقتند و این‌ها را باید در جلوی چشم گذاشت و بهشان نگاه کرد. این افراد را، این اسوه‌ها را، و این خصوصیات را. این را باید انسان انجام بدهد.

علی کلّ حال، این مسئله مسئله عالم ذر، این مسئله چیست؟ صحبت در این است که در این اشیاء، در این عالم، که عالم اعیان هست، این آیه همانطوری که در روز گذشته عرض کردیم دلالت می‌کند که ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم، معاویه هم همین در درونش گذاشته شده، اگر این در درون معاویه نبود که گریه نمی‌کرد. اگر در درون عمروعاص معیار حق و باطل نبود و دیگر برای علی گریه نمی‌کرد. اگر در سینه و قلب مأمون خبیث این ودیعه الهی قرار داده نشده باشد که او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌کند، پس معلوم است که هست، آن را به کار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌کند. آن را برای ترقی استعمال نمی‌کند. همان را امام رضا گرفته رسیده امام رضا شده. مأمون رد کرده، قبول نکرده خسر الدنيا و الآخره شده. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان کیفیت

---

آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است. و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان «السادس»، و از ابن ابی الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از ضرار، و نیز تحت عنوان «السابع» از ابن ابی الحدید از ابن عبدالبرّ در کتاب استیعاب از ضرار، و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصّه از ابن شهر آشوب از ضرار تحت عنوان «الثانی» نقل می‌کند. و نیز در مطالب السئول، ص ۳۳، از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخه درر ...، ص ۱۳۴ از ابی صالح از ضرار نقل می‌کند؛ و در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۴ با إسناد خود از محمد بن السائب ... از ابی صالح روایت می‌کند؛ و در ینابیع المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می‌کند؛ و نیز در ج ۴۱، بحار الأنوار، طبع آخوندی، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می‌کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می‌کند؛ و در استیعاب ابن عبدالبرّ، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸، از ضرار نقل می‌کند.

در دستش هست.

لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همانطوری که در برخی از روایات هست<sup>۱</sup>، این در درون همه هست. آیه در این جا دلالت بر این مسئله می‌کند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین تفسیر المیزان هست که آیه دلالت بر این می‌کند و این را هم رفقا بدانند من جسارت نمی‌خواهم بکنم، و ما کوچکتر از آنیم که بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نکرده، خدای نکرده جسارت کنیم. ولی علی کل حال، فهم قاصر خودمان را عرض می‌کنیم.

این به نظر می‌رسد که اگر مسئله عالم ثابتات و قضیه علم عنائی و عینیتش با عالم هویت‌های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود، شاید معنای آیه را ما جور دیگر قرار بدهیم. آیه را بر حسب ظاهر خیلی‌ها این طور مطرح می‌کنند، این است که مربوط به عالم دنیاست، بعضی از مفسرین تصریح هم کرده‌اند که این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است، نسلًا بعد نسل و جیلًا بعد جیل

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ خدای از ظهور بنی آدم ذریه را این را چکار

کرده؟ این را بیرون کشیده، یعنی اخذ کرده، بیرون کشیده.

گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر، آن گروه برای گروه دیگر و هلمّ جرّا تا زماننا هذا و بعد از این زمان. وَ أَشْهَدُهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ، در این عالم افرادی که می‌آیند چه بد چه خوب، این‌ها طبعاً با مسائلی روبرو می‌شوند، با حوادث و جریانات مختلفی روبرو می‌شوند و وقتی به خود مراجعه می‌کنند آن حقیقت ربوبی را در درون خود مشاهده می‌کنند و به توحید در ذات و در درون خود ایمان می‌آورند. لذا شما همه افراد را که می‌بینید در باطن خودشان نمی‌توانند رد کنند، بلکه ممکن است حالا انکار بکنند و به حسب ظاهر و این‌ها، ولی هنوز این انکار و این‌ها از روی باد معده است، از روی بخار معده است، از روی سیری و از روی این است. آن وقتی که بیفتند و دکترها بگویند دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می‌گذرانی، آن موقع‌ها ببینید چه حالی دارد - خب دیگر دارد تمام می‌شود دیگر - آن موقع‌ها ...

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۸ ص ۳۳۸ بحث روائی ذیل آیه ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره الأعراف و ج ۱۶ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ بحث روائی ذیل آیه ۲۷ تا ۳۹ سوره الروم

لذا بسیاری از این افرادی که این‌ها اهل خلاف هستند، ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می‌خوانیم، آن روزهای آخر می‌بینیم حال و هوایشان عوض شده، افکارشان عوض شده، وقتی که می‌خواهند يك مطالب ضد دین بگویند می‌گویند نه، ناراحت می‌شوند، می‌گویند نگویند؛ دارد واقع را می‌بیند، تا به حال به خاطر منافع دنیوی اش بوده که پدر مردم را درآورده: دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوخستگی کرده و فلان این حرفها. الآن که این پرونده دارد بسته می‌شود چه؟ آیا باز هم می‌توانی سر نکیر و منکر کلاه بگذاری؟ بسم الله! آیا ملائکه‌ای که منتظرند از تو پذیرایی کنند، همه یکی یکی با دسته بله...! با دسته بیل و امثال ذلك در انتظارت نشسته‌اند سر آن‌ها را می‌خواهی چه کار کنی؟ آن‌ها را می‌خواهی چطوری گول بزنی؟ **إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدًا** جَدًّا عجیب است! مو بر بدن آدم راست می‌شود! **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**<sup>۱</sup> هر کلمه‌ای که از دهانت بیرون بیاید، یاببرون نیاید، در درون خودت آن کلام را نگه داری، یعنی هر خطوری، در هر خطوری که بر خاطر مبارك و خاطر عاطر شریف می‌گذرد، يك رقیب و عتیدی ایستاده! صاف می‌گیرد! عین این دوربین‌هایی که الآن دارد دوربین‌های بله! این شر و ور ما را می‌گیرد، الآن این‌ها دارد آن صحبت را می‌گیرد، مطلب را دارد می‌گیرد، **إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**. درست شد؟ وقتی که این طور هست، آن موقع است که انسان دارد می‌بیند هان! آنچه که تا به حال به دنبال مخفی کردنش بود، آنچه که به خاطر يك مصالحتی و به خاطر منافع و به خاطر توهّمات و تخیلات در صدد اخفائش بود، دیگر آن توهّمات و وسائل و اسباب دیگر فایده‌ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد! دیگر تمام شد!

همین چندی پیش بود، می‌گفتم به بعضی از رفقا و دوستان می‌گفتم، خیلی عجیب، وقتی که این والده ما دیگر داشت به رحمت خدا می‌رفت، من طهران بودم، در همان بیمارستان بودم در طهران و بعضی از رفقا هم آن‌جا بودند و وقتی به من گفتند بیماری‌شان این است، دیدم دیگر قضیه صورت دیگری پیدا کرده، مسئله صورت دیگری پیدا کرده و البته از چند روز قبلش یک آثار ی ملموس بود، نه آثار ظاهری، به اصطلاح یک مسائلی ملموس بود که ...

بله. بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم، بعد این همین برانکار را که آوردند و ایشان

<sup>۱</sup> سوره ق (۵۰) آیه ۱۷

<sup>۲</sup> سوره ق (۵۰) آیه ۱۸

در آن بود و می خواستند بگذارند در آسانسور و ببرند اتاق عمل دیگر، که گفتیم تکلیف همین است که ایشان عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست و قضیه دست ما نیست این طور که می گویند و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی داند. یک مرتبه من احساس کردم که من اصلاً جای ایشان هستم!

اصلاً خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس کردم آنکه الآن به اصطلاح در این تخت خوابیده و - نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها می خواستند با همان اورژانس ببرند بالا - من یک دفعه احساس کردم من را دارند می برند! و این بدن بدن من است که دارد این الآن می رود و دیگر آخر کار است! در همان موقع احساس کردم، هیچ کسی دور من نیست، تمام افراد، تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات ها، تمام بیا بروها، تمام همه رفت، رفت، رفت، خودم تک و تنها شدم، تک! و تک و تنها، و دارم می روم و مسیرم دیگر برگشت ندارد! دیگر اصلاً برگشت ندارد قضیه، اصلاً دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه ای که اتفاق افتاد برای والده و بعد، آن موقع مشخص شد که دیگر برگشت ندارد، منتها به جای او ما داریم خلاصه راه می رویم. یعنی خدا اینطور به آدم نشان می دهد که همه در یک خطیم، همه در یک صفیم، همه در یک مسئله هستیم، امروز نوبت این، فردا نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این طرف، آن هفته این طرف، یعنی یک سال این طرف یک سال آن طرف. ولی همه در یک راستا قرار دارد. یک دفعه نگاه کردم دیدم هیچ چیز همراه نیست! اصلاً هیچ چیز که بخوام عرضه کنم به خدا که به خدا بگویم خدا من این را آوردم!! هیچ! خالی خالی! یک تکانی راستش خوردم. از خدا که پنهان نیست، از شما هم که خلاصه ... یک تکانی خوردم که هیچ چیز در دستم نیست. ولی یک دفعه حالتیم تغییر کرد، احساس کردم که همینی که هیچی دستم نیست، دستمایه ام است! یعنی همینی که چیزی ندارم، و خلاصه در دست ندارم، یک دفعه خوشحال شدم ... گفتم الحمدلله چیزی در دستم نیست دیگر، همه اش مال اوست دیگر، ما که نباید چیزی دستمان بگیریم! خیلی زشت است! آدم برود یک جایی، با خودش هم یک کیسه ببرد، آی خرجی ام را آوردم!

این درست است؟ من بیایم خانه شما، آقا ما را دعوت کرده، فرض کنید که امشب یا شب که نه! روز! چون شبها معمولاً من خیلی شام نمی خورم! مثلاً یک روزی ما را دعوت کرده خدای نکرده، بعد برداریم یک زنبیل!

- آقا این چیست؟!

- ناهارم را هم برداشته ام آورده ام!



-!! مرتیکه تو اگر می‌خواستی ناهارت را بیاوری در خانه‌ات می‌نشستی می‌خوردی! من زخم بلند شده این‌همه زحمت کشیده ناهار درست کرده فلان کرده، تو زنبیل غذایت را برمی‌داری می‌آوری؟! خجالت دارد!

دیدم همین که چیزی دستم نیست خوشحالم کرده. یعنی گفتم دیگر یا علی! عشق است! دیگر بقیه‌اش مسئله‌ای نیست! طوری نیست!

خب! ببینید این‌ها همه این واقعیت است. یعنی به آدم نشان می‌دهند که مسئله از چه قرار است، و قضیه از چه قرار است. این جاست که آدم دیگر واقعاً می‌فهمد تمام آن بحث‌هایی که کرده و نوشتجاتی که کرده رفت! همه‌اش!

درباره آقای بروجردی، - خدا بیامرز - آقای بروجردی آدم خوبی بود، آقای بروجردی مرد خوبی بود، تا حدودی آدم بی‌هوایی بود. بله. یکی از افراد، آشیخ اسماعیل ملایری برای ما نقل می‌کرد، مرحوم پدرمان به ما می‌گفت، من موقع فوت آقای بروجردی بالای سر ایشان بودم. خود همین آشیخ اسماعیل می‌گفت. خود ایشان هم فوت کرده. از همدوره‌ای‌های پدر ما بودند. با هم آن زمان قوانین و این‌ها را مباحثه می‌کردند. بله می‌گفت که دیدم ایشان مضطرب است و ناراحت است و دارد گریه می‌کند. گفتم آقا چرا دارید گریه می‌کنید؟

ایشان می‌گفتند آقا دارم می‌روم می‌بینم چیزی دستم نیست!

گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟ آقا این همه شما این طرف و آن طرف مدرسه ساختید، این همه مدرسه ساختید، در ایران، در خارج از ایران. انگلیس، هامبورگ، امریکا، این جا ...

آقای بروجردی خیلی جاها مدرسه و مسجد ساختند. و این همه ...

ایشان فرمودند نه! نه! این‌ها نیست! این‌ها دستم را نگرفته.

خب دارد احساس می‌کند دیگر! دارد آن حال را احساس می‌کند. آن حال این نیست که به خودش تلقین کند؛ احساس می‌کند. دست خالی بودن را دارد احساس می‌کند، لذاست مضطرب است. دیگر تمام شد، مریدها، بیا و برو و برای سلامتی حضرت آیت الله صلوات! یک صلوات بفرست! تمام شد رفت! برای که دیگر می‌خواهی بفرستی؟

- گفت آقا شما فرض کنید که این همه درس دادید، طلاب این همه ...

- نه! - ایشان هم گفتند - نه ...

گفت آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید مداد العلماء افضل من دماء الشهداء؟<sup>۱</sup>

ایشان گفتند بله قبول دارم و خودم هم در سلسله سند این روایت هستم!

گفتند این کتابی که نوشتید: جامع الأحادیث شیعه؟

ایشان یک تأملی کردند، گفتند: شاید! شاید...<sup>۲</sup>

مثل این که ایشان الحمدلله یک خرده یک چیزی دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان راحت شد! خب حالا دیگر بالاخره هرکس حال و هوای خودش را دارد، ما چه می‌دانیم، خدا با هرکس یک جور...

آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند نه، صحبت‌ها همه‌اش روی یک مسائلی بوده، نوشته‌جات، همه‌اش روی یک اغراضی بوده. آن‌ها خوب می‌فهمند! آن‌طرفی‌ها خوب می‌فهمند قضیه را. خوب تشخیص می‌دهند.

نشست و برخاست‌ها روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم این کارهایی که ما کردیم همه‌اش درست بوده؟ قاطی نداشته؟ نفس در آن دخالت نداشته؟ نمی‌توانیم بگوییم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانیم!

لذا از اوّل بهتر است چکار کنیم؟ آقا لنگ بیندازیم: آقا هیچی! راحت!

خر ما از کرگی دم نداشته! ما اصلاً هیچی راحتیم!

بالاخره به قول مرحوم کمپانی: خواجه مگر بنده سیاه ندارد<sup>۳</sup>؟ خب حالا شما فرض کن این

هم یکی جزو چیزها دیگر...

خدایا می‌گوییم تو که از ربوبیتت که نمی‌توانی دست برداری! ما هرکه باشیم، تو بالاخره رب

که هستی! ما هم که از عبودیتمان دست برداریم؟

خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیتمان سلب کنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت

---

<sup>۱</sup> عدة الداعی ص ۷۷ ابن فهد الحلّی رضوان الله علیه طبع دارالکتب الإسلامیة

<sup>۲</sup> رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری رضوان الله علیه ج ۴ ص ۵۳۳ و ج ۲۲ ص ۷۶۰ و ج ۲۷ ص ۵۲۰ و ۵۲۱

<sup>۳</sup> اشاره به غزلی از مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی رضوان الله علیه

\*\*\* خواجه مگر

گرچه سیه روشدم غلام توهستم

بنده سیاه ندارد؟

دارد ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش را از ربوبیت بردارد! هیچ کدام! این دوتا از خدا نمی آید! یعنی هرکاری هم بکند، خودش را از ربوبیت و ما را از عبودیت نمی تواند بگیرد. می گویم خدایا همین بسمان است! همین! همین کافی است! دیگر غیر از اینش خیلی به ما نمی چسبد! حالا شاید بعضی ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممکن است حالا ... ما هم نفی عمل آنها را نمی کنیم، وقتی به خودمان و کارهای خودمان نگاه می کنیم می بینیم نه، همین مسئله این دوتا کافی است.

آن احساس، آن احساس کی پیدا می شود؟ وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد. همین احساس، مرحوم علامه می فرمایند در این آیه در همه قرار داده شده، پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی کند، **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُمْ بِرَبَّكُمْ**، این دلالت بر جریان عالم ماده و عالم طبع در این دنیا می کند که خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق کرد و این جنبه فطری و ادراک ربوبیت و ادراک عبودیت و ادراک وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داد و به همین مسئله در روز قیامت استناد می کند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد که نه آنها می توانند بگویند که ما از این غافل بودیم، و نه این که اینها می گویند که ... **أَفْتُهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ** آنهایی که قبلاً در حال شرك و بطلان و اینها بودند، به خدا بگویند که به خاطر آنها داری ما را عذاب می کنی، ما ادراک این مسئله را نکردیم در این دنیا، برای چه داری ما را عذاب می کنی؟ ما ادراک توحید و ربوبیت را نکردیم.

خدا می گوید نه! خوب هم ادراک کردید! تک تکتان، هم آبائتان، هم خودتان و هم ابنائتان، همه تان این ادراک ربوبی در شما بود، ادراک و میز بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما بود، و حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما بود، همه اینها در شما به ودیعه گذاشته شده بود، حالا پدرتان را من درمی آورم، این نیستش که شما نداشتید!  
درست شد؟

علت این که مرحوم علامه این مطلب را فرموده اند، این است که آیه می فرماید **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**، یعنی از هر پشت این آدم، یعنی هر بنی آدم، از پشتشان ذریه ای را ما

---

<sup>۱</sup>سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۷۳

خلق کردیم. این که نمی‌شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم قبل بشود، این مربوط به همین دنیا می‌شود، یعنی همین عالم توالد و تناسل. عالم ذر که عالم توالد و تناسل نبوده، آن‌جا که نکاح و صغری خانم و اکبر آقا نبوده که شب و زفاف و بله برون و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و ... عالم ذر عالم نامزد بازی نبوده! عالم این کارهای خوب یا بد - نمی‌دانم از چیست! - آن عالم عالمی بوده يك دفعه عالم ابداع بوده، در عالم ابداع که این حرفها نیست، این حرفها برای دنیا است.

توالد و تناسل و مقدماتش و - به به چه مقدمات خوبی است! - مقدماتش و مؤخراتش و ماه عسل و شیر و سرکه شیر و ترشی و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! این‌ها چیست؟ این‌ها مربوط به عالم دنیا است. عالم ذر نه عالم نمی‌دانم فرض کنید که عسل بوده، ماه عسل بوده، نه ماه شیر بوده، نه ماه شربت ... این‌ها همه برای چیست؟ یک ابداع بوده، لذا به آن می‌گویند ذر، یعنی عالم اجمال مثل ذر، این ذرات و این‌ها از این نظر می‌گویند، که عالم اجمال و عالم انتشار و پراکندگی در عین تفصیل، تفصیلش بعداً می‌آید به این دنیا ظهور پیدا می‌کند.

و لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ما حصل کلام از مرحوم علامه است.

البته من دیگر توضیح نمی‌دهم، این‌جا ایشان ایراداتی نسبت به این عالم ذر دارند و مطالبی دارند که خود رفقا برونند این را مطالعه بکنند، فقط از باب این که بالاخره این قضیه به کجا باید منتهی بشود به آن مطالب می‌رسیم، سایر تفاسیر را هم می‌گوییم، حالا از این‌جا شروع کردیم راجع به آن‌ها، منتها این قضیه به کجا ببینیم ختم می‌شود.

ببینید در این‌جا اشکالی که نسبت به این مطلب وارد می‌شود این است که نمی‌گویند که اذ یاخذ و هو آخذ؛ بلکه اذ أخذ. اذ در زبان عربی و در بلاغت، به معنای اذکر هست. **وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ** ...<sup>۱</sup> مقام مقام گذشته است. و اذ أخذ رَبُّكَ، یاد بیاور زمانی را که خدا این کار را کرد.

گرچه مسئله مسئله ثابت و دوام است، ولی اذ در این‌جا برای چیست؟ برای زمان گذشته می‌آید. وقتی خدا این کار را کرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد کرد، وقتی خدا این طور گفت، **وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ** ...<sup>۲</sup> و اذ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ ...

<sup>۱</sup> سوره البقره (۲) صدر آیه ۳۰

<sup>۲</sup> سوره الصف (۶۱) صدر آیه ۶

البته راجع به ادا هم اگر برای مستقبل متحقق الوقوع هست، آن جا ادا را با صیغه ماضی می آورند: **إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ**<sup>۱</sup> که در آن جا عرض کردیم که دلیل این است که ادا برای آینده هست، آینده را می آورند، منتها صیغه فعلش را، بعد از ادا ماضی می آورند که دلالت بر تحقق کند.

ولی اذ در این جا به معنای چیست؟ به معنای گذشته است. این وقتی به معنای گذشته باشد، آن نسلی که هنوز خلق نشده در زمان این مسئله، در زمان پیغمبر که این آیات نازل شده، این قضیه چطوری با هم جور در می آید؟ که **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ...** که هم اذ برای زمان گذشته است، هم أخذ برای زمان گذشته است، و این دلالت بر يك جنبه ارادی تکوینی ابداعی می کند، گرچه این خود آن ظهورش در خارج به نحو تدریج است، ولی نفس ابداع و اراده بر این جنبه جنبه گذشته و مضی دارد.<sup>۲</sup>

دیگر چطور در این جا وقتی خدا این عمل را انجام داد، وقتی که **أَخَذَ ... مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** **وَ أَشْهَدَهُمْ عِلَّةَ أَنْفُسِهِمْ** خدا این ها را شاهد گرفت، **وَ قَالَ أَلَسْتُ ..؟! افرادی که الآن به دنیا نیامده اند** قالوا دیگر در آن معنا ندارد! باید بگویند یقولون! یا هم قائلون! که قائل دلالت بر يك جنبه ثبات، چه نسبت به گذشته، چه نسبت به آینده و چه نسبت به حال دارد. این تفسیری که مرحوم علامه در این جا کرده اند به نظر می رسد که از نظر بلاغی دارای اشکال است.

این يك مسئله. مسئله دیگر هم این که با سیاق آیه نمی خواند. یعنی وقتی که شما این آیه را بخواهید نگاه بکنید، حالا اصلاً کاری به روایات نداریم که با روایات اصلاً تنافی دارد؛ نه! با نفس آیه وقتی شما نگاه کنید **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ،** این با اولین وهله چه در ذهن می آید؟ چه تبادر می کند؟ **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ ...** همه ببینید ماضی است! **إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ، أَشْهَدَهُمْ، قالوا، قالوا بَلِي شَهَدْنَا ...** هان! ببینید! همه این افعالی که در آیه مورد استناد قرار گرفته همه افعال جنبه ماضی دارند. خب نسلی که هنوز به دنیا نیامده ماضی اش چیست؟! به دنیا نیامده نسل، وجود ندارد و نسل اصلاً نسل تدریجی الحصول است، بله گیرم بر این که مسئله عبارت از يك ودیعه الهی و فطرت الهی باشد که در همه نفوس است، بسیار خب. این يك مطلب دیگر است، يك وقت شما می خواهید آقا جان

<sup>۱</sup> سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۲۹ تا ۱۳۱

يك مطلب را بر اين آيه تحميل كنيد!

ما يك وقتی يك درس تفسير يك بنده خدايي مي رفتيم، الآن هم هست، خدا حفظش كند على كل حال. درس تفسيرش مي رفتيم.

آيه درباره قضيه حضرت موسي بود. قضيه حضرت موسي و سحره بود، آن آيه چيست؟ وَ  
أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ<sup>۱</sup>

آيه اين است كه **أَلْقِ عَصَاكَ**، عصايت را بينداز، اين تلقف ما يافكون، اين افك آنها را مي بلعد، مي بلعد و باطل مي كند و آن افك آنها را از چشم مي اندازد.. ايشان اثبات اين مي كرد كه اين مسئله يك مسئله مار و فلان و اژدها و اينها نبوده، فقط يك جنبه معنوي و حال و صورت و تظاهري بوده كه وقتی حضرت موسي عصا را انداخت، اين عصا كاري مي كرد كه اصلاً اين سحر سحره باطل مي شد، نه اين كه اين تبديل به يك اژدهايي بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دم داشته باشد و سُم داشته باشد و فلان، كه اين بيايد و اين حبال و اين چيزها را بلع بكنند و اينها را به اصطلاح از بين ببرد.

خب بنا بر ظاهر آيه دو اشكال نسبت به اين قضيه وارد مي شود، يكي اين كه ظهور آيه نسبت به اين مار دارد. وقتی كه حضرت موسي خطاب آمد كه **وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ \* قَالَ هِيَ عَصَايَ**  
**أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارَبٌ أُخْرِي**<sup>۲</sup> يك دفعه تبديل به ثعبان شد.

اين ثعبان شدن يك امر خارجي بود، نه اين كه يك حالت تمثيل مكاشفه اي و شهودي براي حضرت موسي پيش آمد، واقعاً اين چوب تبديل به يك مار و به يك اژدها شد، و يك مار افعي بزرگ كه همه به خاطر اين ترسيد، و الاً خب حضرت موسي به خاطر چي بترسد؟ تا اين تبديل نشود، براي چه حضرت موسي بترسد؟ در اين جريان اين تبديل به مار شد، يعني وقتی شما ظاهر آيه را ببينيد، آن هم اين سحره حبال خودشان را پراكنده كردند و انداختند و اين تبديل شد.

ايشان مي گفت نه، وقتی كه - و مستند هم مي كرد به مرحوم علامه كه نظر مرحوم علامه اين است كه البته بنده نديده ام، حالا به اصطلاح مي روم مي بينم - كه اين حالي پيش آورد اين به اصطلاح عصا، كه ديگر آن ها از كار افتادند، حالا يا يك دفعه اين حبال ايستادند، يا ...

<sup>۱</sup> سوره الأعراف (۷) آيه ۱۱۷

<sup>۲</sup> سوره طه (۲۰) آيه ۱۷ و ۱۸

دیگر تلقف به معنای از بین رفتن، نه به معنای بلعیدن، دیگر بلعیدن در آن نیست.  
وقتی که من در آن جا اشکال کردم، گفتم: آقا این اولاً با ظهور آیه منافات دارد، آیه ظاهرش  
این نیست، این تلقف معنای خودش را دارد، و الاً خدا می‌توانست جور دیگری و نحوه دیگری بیان  
کند

ثانیاً: با روایاتی که از ائمه آمده شما چه می‌کنید؟ مگر حضرت نفرمود - امام رضا - اگر آن‌چه  
را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند، این هم برمی‌گرداند؟<sup>۱</sup>  
ایشان در پاسخ گفت که: ما لولا روایت می‌گوییم!  
گفتم: !! وقتی امام دارد می‌گوید معنای روایت این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟!  
خود امام دارد می‌گوید آیه معنایش این است! امام رضا دارد می‌گوید که آقا معنای آیه این است، همین  
ظاهر است، اگر آن‌چه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند این جناب شیر هم برمی‌گرداند. وقتی  
حضرت دارند می‌فرماید که من که منبع وحی‌ام، من که مهبط وحی‌ام، من که مهبط این قرآن هستم دارم  
آیه را این‌طور روایت می‌کنم آن وقت شما می‌گویید لولا روایه یعنی چی؟  
این یعنی چی؟ مثل این که من بگویم در منزل آقای فلان، این چیزها هست.  
آقامی گوید تو از کجا می‌دانی؟ می‌گوییم چیست؟  
می‌گوید نه این است.

می‌گوییم هان! اگر شما نگویی این است!  
می‌گوید: !! بابا من در خانه‌ام، خبر از خانه خودم دارم، تو چه داری می‌گویی؟ من بهتر  
می‌دانم در خانه چیست یا تو؟!  
می‌گوییم: نه، لولا کلام شما، در منزل شما تریلی هست!  
می‌گوید بابا تریلی چرخش از خانه‌مان رد نمی‌شود، چی چی تریلی در خانه‌مان؟! فولکس  
هم نیست! دیگر چه برسد ...

می‌گوییم: نه، لولا کلام شما ...  
این بازی با آیات است! اگر قرار است ما کلام معصوم را حجت بدانیم، باید طبق کلام معصوم

---

<sup>۱</sup> عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۶ ناشر نشر جهان، تصحیح مهدی لاجوردی، برای اطلاع بیشتر بر اسناد و محتوای حدیث  
رجوع شود به کتاب شریف معادشناسی ج ۱ ص ۲۲۸ تا ۲۳۰

آیه را تفسیر کنیم، حق نداریم از پیش خودمان تفسیر کنیم. لولا کلام معصوم! لولا یعنی چه؟! لولا کلام معصوم، آیه معنایش این است. من نفهمیدم، یعنی مغزم نکشید که لولا کلام معصوم آیه این را می‌رساند ...

آیه می‌گوید بابا این‌ها چرخیدند و فلان کردند و مردم را مشغول کردند، این عصا را انداخت و همه را گرفت خورد هیچی دیگر نماند تهش، یعنی چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همه مردم فهمیدند این‌ها همه کشک است.

این چیزی است که آیه می‌گوید، روایت امام علیه السلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این طور است دیگر تمام شد و رفت و دیگر این که ما بیاییم و بیچانیم و بچرخانیمش یعنی چه؟! درست شد؟

به نظر می‌رسد - حالا روایاتش را عرض می‌کنیم - روایات درست مخالف همین تفسیری است که شده و ببینیم حالا چطور می‌توانیم بین این‌ها جمع کنیم.  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد